

زاد المآثر

من بد القرون

آخره و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد بینی
 این عالم را پراز کار و سر نقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بر دار و اینجمله
 کارها را با خرد و دان و درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت
 ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن لوح پیغمبر
 صلوات الله علیه بشنو که دیر گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خاز
 که دیراد و در باشد از یک در درآمد و دیگر در بیرون شد هم دوی هزار سال
 پنجاه سال کم بذیت پنج هزار سال است که برفته هر چه مقدار آن مناسبت بود که
 دراز کشد سپری شده دیگر کار آخرت ابدی دارد که سپری نشود اگر کسی را
 دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آن
 باشد که کوی کاشکی از دنیا مراد قوتی پیش بودی پس عاقل چون
 با دید را با پختن کار مختصر بفرود باز آنگه بچکس را از دنیا هیچ چیز صد و
 بنیاد بلکه منقض و مکرر بود و آخرت را بدینامی مختصر فروختن کار هیچ عاقل نبود
 بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر دشت و جنب سعادت ابدی و خزان قدره
 خدا تعالی کلوصیت و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیت
 لذل ان کلوص که از بر خاستن آن عجز تا نشستن و ناچیز شدن وی بس شغاف
 بنود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا بودی الا کوزه زرین نانی و آخرت بودی الا کوزه
 سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین خاز

کار و سر نقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بر دار و اینجمله کارها را با خرد و دان و درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن لوح پیغمبر صلوات الله علیه بشنو که دیر گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خاز که دیراد و در باشد از یک در درآمد و دیگر در بیرون شد هم دوی هزار سال پنجاه سال کم بذیت پنج هزار سال است که برفته هر چه مقدار آن مناسبت بود که دراز کشد سپری شده دیگر کار آخرت ابدی دارد که سپری نشود اگر کسی را دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آن باشد که کوی کاشکی از دنیا مراد قوتی پیش بودی پس عاقل چون با دید را با پختن کار مختصر بفرود باز آنگه بچکس را از دنیا هیچ چیز صد و بنیاد بلکه منقض و مکرر بود و آخرت را بدینامی مختصر فروختن کار هیچ عاقل نبود بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر دشت و جنب سعادت ابدی و خزان قدره خدا تعالی کلوصیت و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیت لذل ان کلوص که از بر خاستن آن عجز تا نشستن و ناچیز شدن وی بس شغاف بنود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا بودی الا کوزه زرین نانی و آخرت بودی الا کوزه سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین خاز

چات

فان محتانی رسیده
 متنی است که از دست
 بعضی تاسف حالوس
 هم آمده است ۱۲ باب

کلوص بجز اول و کون آخرت
 فقط دار باشد سر و دست
 که کلوصک شده و عجز تا
 دیوار افتاده و خاک و شیب
 است باشد و از بزرگی که
 زوخت و از چاه
 نه و کمان از مراد
 نه و کم نفع
 شد

[illegible][illegible]

راحت و بیماری و تندرستی نزد اوست و تقدیر و مشیت وی و بقضاء و حکم
 همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یکگزده از عالم مجنبا شد
 بداند یا پیش کند یا کم کند بخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند
 وی خواهد در جو دنیا بد و هر چه وی خواهد باشد و هیچ کس دفع آن نتواند
 هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بشیر و تقدیر دست همه و بصر و چنان
 هر چه دانستی است مینا و شنوای هر چه دیدنی و شنیدنی است و
 در شنوایی وی و تبارکی و روشنی در بینایی وی برابر بود و آواز پای مورچه که
 برود از شنوای وی پرون شود در ناک صورت کرمی که در تحت اثری است
 وی پرون نبوده دیدن وی بچشم نبوده شنوایی وی بکوش نبوده
 وی باندیشه نبوده و آفریدن وی بآلت نبوده **کلام** بدانکه خدایتعالی
 فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هر چه خبر داده است را
 و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعید همه سخن ولایت
 و توانا و دانا و شنوا و بینا است که یاست و باموسی صلوات الرحمن علی
 بواسطه سخن وی بحکام و زبان و لب و دمان نیست و چنانکه سخن داده
 و صوت نیست سخن خدایتعالی پاکیزه و منزّه تر است ازین صفت قرآن و توبه
 زبور و همه کتب مغیران علیهم السلام سخن ولایت و سخن صفت ولایت و همه
 قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدیر

همه عالم
 تقدیر از آن
 کردن و تامل کردن
 همه را کرده کردن
 چیزی ۱۲

و بعد از این
 و بعد از این
 و بعد از این

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را با کلبه
 دهد و همه را برانگیزند و هر کسی که در ایامی خویش بنید و زمار نوشته که هر چه کرده باشد
 همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و محبت دیدار یاد گردانند بهتر از وی که شایسته آن
 کار باشد و آن تر از و بهتر از وی این جهان نماند و سوال گو حق است روح را با قالب
 آرند و قالب را راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبر وی سوال کنند و کافران را
 عذاب کنند و دوری از دوزخ در گور ایشان کشایند و مومنان را چون عروین خوش
 بخوابانند و دوری از بهشت در گور ایشان کشایند و بدانکه همه خلق را گدازد و مایه به اطر
 و صراط باید کمتر از موی و تیز تر از شمشیر بود و هر که درین عالم بر صراط مستقیم
 باشد با سانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست ندانسته باشد بر صراط
 بد و زخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و پسند از هر چه گردانند
 از صدقان طلب کنند و منافقان و مرایان را تشویر دهند و فیضت که
 بحساب بهشت برند و گویای حساب کنند با سانی و گویای را بدشوار
 همه کافران را بد و زخ فرستند که هرگز خلاص نیایند و مطیعان و مسلمانان بهشت
 را بد و زخ فرستند و از ایشان هر که شفاعت انبیا و اولیا در یابد عفو کنند
 بنود بد و زخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و با خبر باز بهشت برند
 و شفاعت پیغمبران علیه السلام منبوت و چون سجانه و تعالی این
 که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب ثنات و وی باشد و بعضی سبب سادات و آدمی

جمع
 کردن و خلالت و در سر ای شایسته
 عفو و بخشش کردن
 سبب باغش جز دادن زمین بلند و ناز
 بناده
 سبب شفاعت باغش
 سبب سعادت و نجات شدن

خداستن و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوید
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانَا بَعْدَ مَا آمَنَّا بِهِ الشُّكُورُ وَأَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ
 الْمَلَائِكَةُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالسُّلْطَانُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ أَصْبَحْنَا
 عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى كَلِمَةٍ أَتَى خَلْقَهُمْ عَلَيْهِمْ دِينٌ بَنَيْنَا
 مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مِلَّةِ آبَائِنَا الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى مَّا
 مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَنَا
 فِي هَذَا الْيَوْمِ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَتَعُوذُ بِكَ أَنْ نَجْتَزِعَ فِيهِ سُوءًا أَوْ نَخْرُجَ إِلَى الْمُسْلِمِ
 نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِيهِ
 و معنی این دعا را معلوم کن بهارسی آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خوانی
 شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدا تعالی را بجامی آوری در
 پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کاریکه جز برای
 خدا تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد بهارت جای کنی نیمه چپ از
 تن خویش فرا پیش و از تا نخت پانی چپ در بهارت جای کنی و چون بیرون آئی
 پانی راست فرا پیش و از و چیزیکه نام خدا تعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و گان
 و درم و بهارت جای ببر و هر چند به بهارت جای مشو چون در بهارت تجای خواهی
 شدن بگوی **بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّحَنِ الْخَسِيسِ الْخَبِيثِ الْحَبِيثِ مِنَ الشَّيْطَانِ**
الرَّجِيمِ و چنان کن که بسم الله و عوذ پیش از آن که در بهارت جای شوی باقی اگر

این نیت می خوانی
 و معنی این دعا را
 از زبان و در سراج افغان
 که تازی می خوانی
 است چون نیت می خوانی
 نیز آمده در ادب
 نیت و در این
 نیت و در این
 نیت و در این

در طهارت جای بود و او بود و وقت بیرون آمدن بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي وَابْقَى عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضای حاجت باید که سه
 کلنج پاک بنهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی باب استجا مکن
 و پس از بول سه گام برگیز و سه بار تنج کن و سه بار قضیب میفشان و سه بار دست
 بریز قضیب بیرون آور و در استبرائش ازین میفرز که آن بوسه کشد و اگر در چهار
 طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش
 نشستن برهنه مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و ردی و پشت فراقبه مکن
 باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن
 از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جای که درخت
 باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ که
 پای بول مکن و چون کلنج بکار داری کم از سه کلنج بکار مدار
 بود و درشت چنانکه پلیدی بر باید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر سه
 هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کار
 بنجاست فراتر نروئی و هیچ اثر نبگذاشی اگر آب بکار نداری
 بود که میان کلنج و آب جمع کنی و آنجا جز بدست چپ مکن
 مِنَ الْيَقَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون
 دست بزمین یا بیلوار در مال نگاه بشوی که هیچ بوی نماند پس دست

سه بار کلنج بکار
 سه بار بول مکن
 در خانی نظار بدست عورت
 در محل خلعت نشسته و دست
 و پا را افتاده و خاک بر چشم نهاده
 سخت باشد بران
 سه ای بار خدا پاک کن و در
 طاق و کعبه شریف و از
 مس خود را از
 نجاست
 نخستین

بگوید خُفَّائِكَ یعنی آمرزش میخوانم و خوشیستن را بخرقه خشک کن تا تمام آداب
 بجای آورده باشی آداب وضو چون از استنجاء فارغ شدی آداب
 مسواک از دست ده که آن سبب پاکی دمان و خوشنودن و بدون خدایتعالی است و یک
 نماز با مسواک فاضلتر است از بیست و نه نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواستی کرد بر بالا
 نشین در وی بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّیْطَانِ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّیْ یَحْضُرُ پس هر دو دست سه بار بشوید
و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْاِیْمَنَ وَ الْبَرَّکَةَ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشُّوْمِ
وَ الْهَلْکَةِ پس بدل بگوید نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث
 بگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف
 آب بگیرد و سه بار در دمان کن و بچش برگیرد که روزه دار باشی و بگوید اَللّٰهُمَّ اَعِیْ
عَلٰی تِلَاوَةِ کِتَابِکَ وَ کَثْرَةِ ذِکْرِکَ و یک کف آب دیگر بگیرد و سه بار
 سه نوبت برکش و درون بینی پاک بکن با انگشت دست چپ و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
رَاجِعٌ اِلَیْکَ وَ اَنْتَ عِنِّیْ رَاضٍ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ رَوَاجِعَةِ النَّارِ
وَمِنْ سُوِّ الدَّارِ آه هر دو دست آب بگیرد و جمله روی بشوید و از سر کوشش آه کوشه
 پیشانی خطی راست بکش و هر قدر موی که روی روی آمده باشد از آن خط آب بااصل
 آن موی برسان و چنین آب بااصل چهار موی برسان ابرو و موی لب و مژگان و
 موی که میان روی و گوش باشد و چون عمارت بزرگ نشده باشد چنانکه

بعد از نماز و شستن
 و بعد از نماز و شستن

بعد از نماز و شستن
 و بعد از نماز و شستن

پوست بتوان دید آب بر پوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب
 بروی فرو گذاری کفایت بود و بوقت روی شستن بگوی **اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي**
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ أُولَئِكَ وَلَا تَسْوَدُّ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ
أَعْدَايَكَ و خلال کن موی روی را با انگشتان انگاه
 دست راست بشوی تا آبرنج و بگوی **اللَّهُمَّ أَغْنِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَحَاسِنِي**
حَسَابًا بَاسِئًا بعد از آن دست چپ بشوی و بگوی **اللَّهُمَّ اِنْعَمْ عَلَيَّ**
أَنْ تَعْطِيَنِي كِتَابِي بِشِمَالِي أَوْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 پس هر دست ترکیب و سر انگشتان بهم بزنند و پیش سر روی کش تا پس قفا
 انگاه بجای خویش آورد تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود و همچنین سه
 بار بکن و همچنین هر اندام که بشوی سه بار بشوی و بوقت مسح بگوی **اللَّهُمَّ بَرِّحْنِي**
وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَأَظْلِقْ تَحْتَ عَرْشِكَ يَوْمَ
كَأْظِلُّ إِلَّا ظِلَّ عَرْشِكَ انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در دو گوش
 دو گوش کن و پس گوش ششم گوش را مسح تر کن و کف دست بر جبهه گوش را تا جمله
 مسح کشیده آید و بگوی **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ**
فَيَسْمَعُونَ أَحْسَنَهُ **اللَّهُمَّ اسْمِعْنِي مُنَادِيَ الْجَنَّةِ مَعَ الْأَبْرَارِ** انگاه
 گردن را مسح بکش و بگوی **اللَّهُمَّ اغْنِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ**
السَّلَاسِلِ وَكُلِّ غَلَاظِ پس پای راست بشوی تا میان ساق تا پیر جای کمر آب

مسح ای مخصوص برای کسی که در
 از خود و سر و گردن و دست و پا
 روی من تا یک توبه و توبه
 پاک شود و هر چه از او پاک شود
 در روز قیامت
 عطا او باشد و خوش حساب او
 باشد حساب برسان بخیر
 بیکر حساب کن
 مسحه ای از غایت بر سر و پا
 پناه بخوانم از تو با یکدست
 و از حال نامه من است
 یا از پس پشت من در روز قیامت
 مسحه با نفع دست مالیدن هم
 و نوزده کردن ام

برسد پیرایه در بهشت تا با نجا برسد و میان انگشتان خلل کن با انگشت کبیرین
دست چپ که خضر گویند و ابتدای انگشت کبیرین پامی راست کن و ختم کبیرین پامی چپ
کن و بگوی اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل الأقدام فی السار
و بوقت پامی چپ شستن بگوی اللهم انی أعوذ بک من أن تزل قدمی علی
الصراط یوم تزل الأقدام ^{فقیه} المنافحون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ
اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ اللهُمَّ
وَ بِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوءَ وَطَلَمْتُ نَفْسِي اَسْتَغْفِرُكَ
وَ اتُوبُ اِلَيْكَ فَاعْفُ عَنِّي ذُنُوبِي اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الْجَمِیمُ اللهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَطَهْرِیْنَ
وَ اجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ هر که این دعا را در میان طهارت بگوید همه
خط با و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضو می آید و نهند پوسته در
زیر عرش طواف میکند و مرز آن تا قیامت دیرامی نویسد **فصل** از بهشت چیز خوشتر
را که نبوده دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب سراف کردن و در رو شستن
طباچه سخت بر روی وزن و در میان وضو سخن بگوید هیچ جای ستم باورش نشود که
مقتضی بار چهارم شیطانست و تمسوس سازد در طهارت شیطانست که برایشان خندد
و پرا او همان گویند و با بیکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت
کن نه از روئین که این بتواضع نزد دیگر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

ع
بر روی در بهشت
بگویند که خضر
گویند و ابتدای
انگشت کبیرین
پامی چپ

ع
نزدیک عرش است
تا آنی و حال
که کردن باشد
از کار دنیا و آخرت
بر آن

بای گرانتر از آنکه بهای ولایت در آن موضع یا جراحی است بر تن تو که بکار دشتن آب
 و پلاکت یا پلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک
 پاک کن و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بر و زن انگشتان چست بهم باز
 نهاده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف کرد آلود یکبار مسح
 چنانکه خاک بهم روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتی بیرون کن
 و انگشتها کشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آخر پنج بدان مسح
 کن چنانکه گردانک بهم برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان
 خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یکفریضه پیش کن و چندان که خواهی سنت بکن چون
 دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن و الله اعلم آداب رفتن بمسجد چون بامداد
 طهارت بکردی و دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح برآمده باشد که رسول
 صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه بمسجد رود و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه
 بامداد که از نماز جماعت میت و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها هر که دین در دل و
 قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد هسته رو و بگو

اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَاةِ هَذَا الْبَيْتِ
 لَمْ أُخْرِجْ إِلَّا مُرَاوَاةً بَطْرًا لَا رِيَاءَ وَلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اتِّقَا سَخَطَكَ
 وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي
 ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ آداب در شدن بمسجد و بیرون آمدن

در وقت فریضه
 در وقت نماز جماعت
 در وقت نماز تنهایی
 در وقت نماز شب

چون بد مسجد رسیدی پای راست فرایش دار و بگو **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ**
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ
وَأَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخورد یا میفروشد بگوید
 مکن و بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگوید باز میاید که در
 صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چه
 در مسجد شدی من نشین تا دو رکعت نیت مسجد کنی و اگر نت نکرده باشی بکن که آن
 تحت نیز بایت چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بعد عاودت مشغول شو
 و هیچ غافل نگار مباش و چون بانگ نماز شنوی در خیالت و در هر حالت که با
 در نماز بجواب مؤذن مشغول باش و همان همی گوی و چون بھی علی الصلوة رسید بگو
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و چون می علی الفلاح گوید بگوید **مَا شَأْنَا**
كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ چون الصلوة خیر من النوم گوید بگوید **بِكُودِ صَلَاحَتِكَ وَ**
وچون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامه الله وادامها ما دامت السموات
 چون فارغ شدی بگو **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِنْدَ حَضْرَتِكَ صَلَاحَتَكَ وَآه**
دُعَايَكَ وَآذَانَكَ وَإِقْبَالَ هَمَّاتِكَ أَنْ تُؤْتِيَنِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْحَمْدُودَ الَّذِي وَعَدَ
 و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک که
 باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بجز یعنی هیچ چیز مشغول نشو و چون

فريضة داودي بكوي اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسلم أنت هم
 أنت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام حينئذ يا سلام
 اذ خلنا دار السلام برحمتك يا ذا الجلال والاكرام سبحان ربي
 جللا على الوهاب لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك والحمد
 ليبي ويميت وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله اهل النعمة والفضل
 الشفاء احسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين وكوثره
 كما فرغون يس اين بكوي سيد عالم محمد صلى الله عليه وسلم كلمات از جامع و کامل
 زهت وعایشه راضی الله عنها بیا موشه زت اللهم اني اسالك من الخير
 كله والجل ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من شر كل عاجل واجل وما
 تمنه وما لم اعلم اسئلك الجنة وما يقرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من
 ري وما يقرب اليها من قول او عمل اسئلك من خير ما سئلك
 ربك ونبيك محمد صلى الله عليه وآله واسئلك من ما استعاض
 عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله الله عليه وآله الله وما قضيت لي من امر
 بل عاقبه رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين انما ه ان دعا بكوي
 صلى الله عليه وآله سلم فاطمة راضی الله عنها وصيت كزهت يا حي
 برحمتك استغثك اصلي في ان كله ولا تخلفني الى نفسي طرفه عین
 عای عیسی صاوة الله علیه راكبو الله اني اصحبت لا استطيع

دفع ما اكره ولا املك نفعه ما ارجو واصبح الامر بدغته
 بعلي فلا فقير افر مني اللهم لا تشم لي عدوى ولا تسو
 ولا تجعل مصدقي في ديني ولا تجعل الدنيا اكره
 تسلط علي من لا برحمتي پس دعا نما که یاد گرفته باشی
 کار تو نما آفتاب بر آمدن از چهار و رو بیرون باشد یکی دعا و مکر
 قرآن خواندن و چهارم تفکر که در کلمات بسیار اندیشه کنی و
 در فرمایشی حق تعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر بتدا
 خواستن بموجب شرع مشغول نشی پس در طریقه تدارک انداز
 آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اندیشه آن بگو
 مستحق عقاب خواهی شدن ازان خذر کنی و عزم در توبه کنی که
 حق تعالی مشغول نشوم و کرد هیچ معصیت نگارم و بهترین اندیشه
 نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک ریب باشد و ا
 ناس خسته یا بد هیچ نیست ندم و حسرت سرو ندارد و چنان
 دو کلمه یاد کنی **اول** لا اله الا الله وحده لا شریک له که
 بخونی رب نیست و هو حی که میوید ببار و استیبر و هو علی
 و هو لا اله الا الله انزل الحق المسبین
 الواب انقهار رب السموات والارض و یقین

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَأَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ
 لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِحَسْبِ
 يَكْفِيهِ وَالرُّوحُ شَمْسُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ
 بِهِ بِفَتْحٍ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
 بِهٖ شَمْسُ اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِيَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطَى لِيَا مَنَعْتَ
 بِنْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ هَمْسُ اللَّهُمَّ
 عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ هَمْسُ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يُضَرُّهُ
 فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 ریک صد بار بگوید یا بنفاد بار یاده بار و این کترین باشد تا
 و این ورد را ملازم باشی که هر روزی با مداد بکوی و سخن کوی
 بد که در جزیت که هر که با مداد بکوی مشغول باشد و سخن نکوی یا بنفاد
 از آن است که پشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوٰۃ
 ده باشد آداب وقت برآمدن آفتاب تا وقت
 آفتاب برآمد و مقدار ایک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز کن
 نه کرده باشد از وقت آفتاب برآمدن و چون مقدار چهار یکی
 چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت
 نماز پیشین بیچ نماز دیگر را تبه نیامده است و اوقات دیگر از بامداد

که برای خدایتعالی میخوانی و ایزدتعالی از سزدل ایشان میداند که از برای قبول خلق
 و مشقت است درجه دوم انکسارت علمنداری لیکن بدر عبادت مشغول باشی چون
 نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز
 بزرگ است درجه سوم انکساری مشغول شوی که راحت مسلمانان در گوا باشد
 و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بن دمان
 عبادت پیران و تبلیغ بناز که این هم عبادت است و هم ذات خلق و ثواب این از
 عبادت که کسی را راحتی نباشد زیادت است درجه چهارم انکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو
 نیاید از انب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز
 چون شرط شریعت آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که سرخ
 خویش از مسلمانان آری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشد این نیز از جمله
 عبادت و ثواب است درجه پنجم است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و
 غفلت و کارهای بیفایده همه از این عمر است و بسبب حسرت و اگر ایمان باشد
 بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد
 و بداند که بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان
 یا بر سرپر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین
 برزد و مقصود بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی چه آن کن که
 سر بر سر بجای و حذر کن از آنکه سر بر سر خویش بر زیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

درجه اول انکه کسی که در راه خدا
 از جان و مال خود بگذرد و در راه
 خدا بکشد و بکشد

درجه دوم انکه کسی که در راه خدا
 از جان و مال خود بگذرد و در راه
 خدا بکشد و بکشد

مگر که بیداری بر تو و ببال بود و خواب بسبب سلامت تو بود و بد آنکه روز و شب است
 و چهار ساعت بود باید که خواب تو بر روز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر
 شش سال عمر تو بود کفایت بود که میت سال صنایع کنی بخواب آن سه یکی
 از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بگوئی صنایع شده باشد و باید که بوقت
 خواب آب پلدارت و مسواک بنهاده باشی و عزم آن کنی که شب بر خیزی یا پیش از
 صبح بر خیزی که هر رکعت نوز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر ازین گنجها چند
 که تو آنی بنه روز در ماندگی و مغسی بکار آید که گنجهای دینا آن روز هیچ سود نکند و چون
 پہلو بر زمین نهاده ای بگوی ربی باسماک وضعت جنبه باسماک از

تو نماز شب کن
 و در آن وقت
 که خواب کنی
 و در آن وقت
 که بیدار شوی

عنده نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عاصیة
 عبادك اللهم باسماک احیاء اموت اعوذ بک من شر
 کل شیء و من شر کل امة ان انا اخذ بناصیقتها انت
 الاول فلیس قبلک شیء وانت لاخر فلیس بعدک شیء اللهم
 انت خلقت نفسی وانت تتوفیها لک ماتها و حیاتها ان اتمها
 فاغفر لها وارحمها وان احیتها فاحفظها اللهم اذ اسألك العافیة اللهم
 ایقظنی فی احب الاوقات الیک واستعملنی باحب الاعمال الیک یقر بینه
 الیک زلفی و یبعدنی عن سخطک بعد اسألك فتعظی و
 استغفرک فتغفر لی و اتعولک فاستجب لی آنکاه آیه الکرسی و آمن الرسول و

منقولین و سوره تبارک بر خوان و چنان باید که خواب فرو گیرد و تودیرمان
ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت پیشی که هر که چنین کند روح او را بهشت برسد
از جمله نماز کند زکات نولسد تا آنگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم
بر آن ترتیب شوی که گفته آمد و ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آید
کن چون بیمار که بر تلخی دارد و صبر کند بر امید ندرستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند
دو صد سال پیش نبود و این چه قدر دارد و بادت مقام در آخرت که هیچ
و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج کشتی در بازگانی و طالب علمی و غیر
اسائی میت سال یاسی سال پس چند سالی که مدت عمرت چهار
تاجا و دان بیاسائی و امید عمر دراز فرمایش گیر که آنجا
صبر بر تو دشوار شود و صبر کن که امشب بمیری که
صبر کن که شاید فردا بمیری که
اعت نیست که از نماز است که آخر عمر تو باشد که اجل
پیش وقت معین نیست ناچار
ساز دنیا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد در عمر
بیش نماند بود پس این اندیشه بدل خویش تانده میدارد نفس خویش را روز بروز
فرا صبر میدارد که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن کوئی مثلاً پنجاه سال نخواهم زیست
نفس تن در صبر نهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش
گرفتی بوقت مرگ شادی بینی که آنرا آخر نمود و اگر زحمتی بینی که آخر نمود و شاد کسی

مفتی محمد رفیع

[illegible]

توفیق جاهد و دینار
کردن زدن دارم
شدن و عدل
کردن از خیر
و کمالی که در این
دوران است
درود و شکر
بر سر او
با فتح آید
ردان و باغ
بایدی که

۱۳

بشبه راه رود بامداد بود که بمنزل رسید و بسیار سوده او آب نماز را -
اکنون که ترتیب دارد و نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و
ابتدا بنماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی بگردی و دعوت
از زنان و مناف پویشیدی بر پائی خیز و رو بقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از
کر کشاده وار و پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس بر خوان تا شیطان از
پیش دل تو دور شود و دل حاضر کن و از سوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت کرمی
ایستی و باکر مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که بادل غافل پیش خداوند بالایی
باینه پز سوسه شهوات دنیا فرایش و شوی و بدانکه وی بر درون ^{ال} صلاح است و نظر
دی همه بدل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و مشغور

بپذیرد باید که در پیش وی چنان ایستد که ویرای مینی اگر او ایستد مینی وی ترا می بیند اگر
بدین دل تو حاضر نمی شود و اندامهای تو آرام نمیگیرد. بدانکه چشم دل تو نمایانست از
دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن که کی از مصلحت این سیت تو چشم میدار و ترا
ناز چگونگی میکند تا به جایی که دل تو چگونگی حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگردد و با او بس
ایستد پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست
وی هیچ نیست ترا بیند و بتو نکر دل تو حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگردد و تو میدانی
که آفرید کار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پیدا نمیشود آید از عظمت وی
مگر قدر وی که ... دل تو از قدر بنده از بندگان و این غایت نگوئی

نامینای باشد و هیچ دشمنی با خویشی تیر ازین بنود پس این معانی با خویشی باید
که کوئی در اول نماز تا به دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در تو حاضر نبود آن نماز
پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیاستی اگر نه باشی اقامت
بگوی و اگر مستغرق جاعت باشی از بانگ نماز دست بردار پیش از اقامت بگوی انکسایت
در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو ای فریضه نماز پیشین میگویم خدا
تیکیر تمام کنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تیکیر و دست بردار چنانکه
و شش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست کشاده دار و در وقت

گذشتن از جانب راست و چپ بر و از پس و پیش بیرون میاورد
بسینه آوردن چنانکه فرو گذاری آنگاه بایستد بری چون
ست چپ نه و انگشتان راست بسا و چپ فرو

محمد الله کثیرا و سبحان الله بکرمه

واصیلا پس و حیث و جهری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آنگاه الحمد بر خوان و همه تشدید بجا آورد و فرق میخواند
و غلاما موز و امین پوسته با خر سوره بگوید که از وی کسبه داری و قرآن بلند
خوان در نماز با هزار و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و امین نیز با و از بلند بگوید
نماز با دعا و سوره های که در آخر قرآن و نماز ترست بر خوان و در نماز شام آنگاه کوتاه ترست
در نماز پیشین و دیگر خفتن آنگاه میانه است چون و السماء ذات البروج و مانند آن

نکته

و حیث

مقاله است از کتب
سوره و آنگاه و حیث و جهری
بخواند و بعد از آن میگوید
سبحان الله و تعالی
تبارک و تعالی و تعالی
جبار و جل شان و تعالی
تبارک و تعالی و تعالی
در این کتاب جمع شده است
پس از خود بخوان
در این کتاب از حرم ان الله
و الحمد لله رب العالمین

و در نماز با مباد و بر سقر قل یا ایها الکافرین و سوره الاخلاص و آخر سوره تکبیر رکوع
پنجمین کن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز
کن و بنا بر پای کاشی پشت را راست دارد و سر و پیش دارد و چشم بر جایگاه سجود دارد و
پنجگانه از راست و چپ منگرس تکبیر کن و دست بردارد و رکوع شود و دو کف دست بر دو
زانو نه و انگشت چهارم راست و کشاده دارد و بر زانو فرود گذارد و زانو باران و قیامت راست دارد
و زانو را بد و میاورد و پشت و گردن و سر نیز راست دارد چنانکه جلالت تو بر صورت لایمی باشد
راست و میان بازو و پهلوی کشاده دارد و زانو کشاده ندارد لیکن خوشیست راجح است
فراموش دارند و آنکه آیه بار سبحان ربی العظیم بگوید و اگر امام باشد به دست مبارک بگوید
یا یا زده بار نیگوتر بود و آنکه پشت راست باز کن تا جمل بالای تو بن الهی باشد دست
و دست بردارد بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوید سبحان الله سبحان الله سبحان الله
باز ایستادی بگوید ربنا لك الحمد الحمد لله الصلوات و السلام علیک و علی آله و سلم
و اشیت من شیء بعد نماز با مباد و قوت بر خواند رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی
تکبیر کن و بسجود مشو و دست بردارد و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن باشد که پوین
نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس و دست پس پیشانی برهنه باینی بر زمین نه و بهم
اندا همای خویش کشاده دارد و بسجود و زانو از پهلوی مباد و در و شکم از زانو دور دارد
زبان جمله اندامها فراموش دارند و دو کف دست با انگشت شست راست بر زمین نه و در مقابل
دوش و مساعد دست بر زمین گسترده بار سبحان ربی العظیم و سبحان بگوید و اگر

۱۲
 و جرات نمودن باشد
 خشن و بجائی که در
 اینست و جرات کرد
 و دفع اول و ثانیه
 باشد و نخستین بجائی
 درست و بجائی اول باشد
 بطول اول و ثانی بودن
 از اندام میان چینه بآب
 از پای افروز باشد کردی
 قانع و شاد باشد و خوش
 چسبان و همگام و تقیض
 و بجا نشیند و بجا نشیند
 باشد و بجا نشیند
 و قاعی جلد و
 سطح بطن اول

امام نباشی هفت بار یا زده بار انگاه تکبیر کوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین
و سر انگشتان راست بر زمین نهایی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بکوی رب اعظم
و از جانی و از زنی و اهد و عاف و عاف و انگاه و کبر سجدی همچنان بکن و دست
باز نشین و سبک از نشستی باز بر پای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فر کرده چون
یکدیگر خیز کند چنانکه پشت انگشتان بر زمین اعماد گنی و در حال برخاستن یکپای
فرایش دارد و تکبیر ابتدا کن و از الوقت که به نشستن نزدیک سنی تا الوقت که بقیام
برکت رسی پوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعود باشد
یکبار بجز اول و دیگر رکعت همچنین بکن برکت دوم تشهد نشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران نهشت نه فر کرده مگر انگشت سبک که بدان اشاره کنی باسمان و در وقت
که بکوی سبحان الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان

چپ باز کرده بر ران چپ و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود و تشهد باز بین
سیرن چپ بر زمین نه هر دو دست راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان
پای راست بر زمین نه از سوی قبله و یا آن که معروف است برخوان تبارک الله
محمد با ولین تشهد باخرین تمام برخوان و فریضه تبارک الله صل علی محمد است و دعا
که پس از النجات معروفست برخوان یا انیت اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک اللهم انی اعود بک من فتنة الحیاء و المات و اعود بک
من فتنة المسمیة الدجال و اعود بک من حميد البلاء و درک الشفاء و شامة

نیت
در وقت
تشهد
باز
نشین
و دست
راست
در وقت
تشهد
بر ران
نهشت
و دست
چپ
باز
کرده
بر ران
چپ

و آواز امام نشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار پیش نگوید و در تشهد اول چون
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و برین نیفزاید و در وقت سلام نیت
 سلام کند بر قوم و قوم سلام خویش نیت جواب کند و چون سلام داد سبک برخیزد
 و با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند سبکها زن کنند تا ایشان بگذرند
 ند و از جماعتیان بچکین برخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون باز کرد و خواه از
 آن کرد و خواه از جانب چپ از جانب راست او ای تو امام در دعا خود
 گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت با و از گوید و قوم آمین
 ند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 نقل شده بود بر قومی که دعا میکرد چون واقعه نباشد بر آن
 بدانکه تقضی و کما یقضی علیک ماموم نیز همان میکند
 انما یستدگر در صف و اگر جاینا بدی کی را باز پیش
 تا نزد یک خویش و آنکس
 و نیز با وی بهم کند لیکن از پس و میشود
 قصد سجده کند و تا امام راست نشیند وی سر از سجده بر نیارد و آداب نماز او پس
 بدانکه آویند عید و منان است و روز بزرگوار است که بدین امت از زانی داشته اند و اند
 وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه تا
 سنان این روز کند بدانکه جامه بشوید و بهر هیچ و استغفار مشغول باشد و شبها نگاه

در وقت نماز
 کار دشمنی بکنند و دعا
 زانند و قیامت امام
 همه استغفار
 از پیش ایشان

روز پنجشنبه که این ساعت و فضلی بخون ساعت روز آدینه است نیت روز نه روز
 آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یار و زبند که نیت است از روز نه روز آدینه تنها و چون صبح
 آدینه برآید غسل کن که غسل دین روز سنتی بهم است پس جامه بپوشد در پوشش که
 خداوند تعالی جامه بپوشد را دوست تزداد و بوی خوش بکار دارد و بعد تن پاک کن
 بد آنکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را قلمه کنی و ناخن بر چینی و مسواک کن
 بگاه مسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خیر است که در
 اول مسجد جامع شو و چنان باشد که اکثری قربان کرده باشد و در وقت ساعت چنان
 باشد که گاه قربان کرده باشد و در نیم ساعت گوشتی و چهارم مکیانی و در
 پنجم نیمه چون امام بر بنر شد صحایف در نوزند و قلمها بگیرد و دفتر شکان بسجای خطبه
 مشغول شوند و در خیر است که نزدیکی خلق در نکر است و بسجانه و تعالی بوقت دیدار بر
 اندازه بگاه خاستن بود روز آدینه و چون با مع شدی صف اول طلب کن و اگر
 مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان در من و در پیش ایشان فراموش و نزدیک
 دیواری یا ستونی نشین تا کسی پیش تو نکرده و نشین تا تحت مسجد کنی اگر خطیب در میان
 خطبه بود و بعد کن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در سوره الان
 و سوره الکاف و طه و یسن بخوانی و اگر نتوانی الم تزییل و یس و حم الخان
 تبارک الذبیده اللات بخوانی و اگر نتوانی و بر رکعتی بجا بیاور خطی بخوان که در
 خیر است که هر که این نماز بکند میزد و تا آنگاه که جایگاه خویش در پشت نبیند یا کسی دیگر

اینست
 در وقت
 نماز

آنرا نه بیند و این سوره را اگر شب آید بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل بگوید
 بسیار بخواند و کتب آید و روز آید نه صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه
 و آله فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بمنبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحت
 بناه و چون باز دهد و سماع خطیب مشغول شود و پسند نامی خطیب بپذیرد و البته هیچ
 رجز است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش سپیده
 اجمعه بود یعنی که دیگر آنرا باشارت خاموش کند نه سخن چون خطبه
 در وقت آنکه کند یا نام چون سلام داد الحمد و اخلاص و تعوذین
 این حصار می و حرز می بود ویرا از شیطان تا بدیکر جمع و بگوید
 پس اذان
 یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود یا غنی یا جبار یا
 یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که این همه تر است
 کرده اند باوقات مختلف پس متا باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر
 آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ باشد تا بود که در آنوقت شریف رسد
 بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قنیه گویان را بنگار نشود البته ولیکن مجلس علم شود
 که در وی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت کرد و در غبت
 دینا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا دینا باختره نخواهند چهل اذان علم بهتر بگماید پناه کن از علمی
 که ترا سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت برآمدن آفتاب و وقت زوال
 و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

در خطب و در نماز
 و در مجلس و در اجتماع
 و در هر حال که باشد
 و در هر وقت که باشد
 و در هر مکان که باشد
 و در هر حال که باشد
 و در هر وقت که باشد
 و در هر مکان که باشد

ممکن است که آن ساعت شریف در یکی از این اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه
دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و
ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عبادت بپاران و مشایعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و این یک روز از جمله هفته بر آخرت و قف کن و چیزی دیگر
بدان میامیز تا بود که کفاره جمله هفته شود و آداب روزه هیچ حال نباید که
روزه تو در جمله سال پیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازار گاتی بروی

دست بدستی از درجات بلند در فردوس علی محروم مانی و حسرت برآ
روزه دار آنرا در جهای بلند بینی و تو در ایشان میگری چنانکه که این بستار را
در فتنه نکرد و در میان آسمان و روزهای فاضله تر روز استن راعده است و
عاشورا ده پیشتر از ذی الحجه پیشتر از محرم و جلوه جان و در جمله ماهها حرام
روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آیت تنها و ذوالقعدة و ذوالحجه
و محرم بهم این در جمله سال بودا
و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفاره جمله سال و ماه شود
و گمان مبر که روزه آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست برداری و بس که
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفته است ای بسا روزه دارد که مضیبه و از روزه
جز تشنگی و کرسنگی نیست بگذر نامی روزه آن بود که جمله اندامها از ناشایست بگذارد
چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن بپوشد ده گفتن که فرشته ازان بگیرد

ت
چندین

و خواندن و گفتن
چندین سخن
در روزهای
روزه و در میان
است که تابان و
سودمند است و بعضی
از اینها هم در
پایان آورده

و گوش از شنیدن پیوده که شود نه بار که ریزه است، بلکه سفت اندام بخوابد
 همچون شکم و فرج که در جبر است که پنج پیر روزه را کشید و دروغ و غیبت و سخن چینی
 از روزی که در روز و شب هفت نگر استن رسولی می باشد که اگر کسی فرموده که روزه نشمار
 روزه دار چنان باشد که پیوده نگویید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی بیگانه کند
 روزه دارم انگاه چند کن تا روزه بطعام حلال کشایی و زیادت از آن
 اگر کسی که روزه نداشته خورده چه بیکبار چه دو بار بلکه چون بیکبار
 ناز شب و شوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه شکستن
 و در جبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از شکم پر
 روزه بسیار داری نیز آنکه توانی که روزه بنیاد همه
 نیست اگر چه
 عباد و تهاست و کلد
 بر طاعت که بنده کند یکی
 و جگر روزه بر منست و جزای
 بدان خداییکه جان من بحکم اوست که بود
 از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از
 روزه از من است و جز من و هم بران در رسولی اند غایه و اگر و سلم گفت که بهشت را دوست
 جدا کار کن نام آن ریاست جز روزه و از این بدان روزه پیدا کرد آن معنی
 بد آنکه یک نیمه دین طاعت و شستن است و دیگر نیمه از محبت و بودن و هر کس طاعت

پنج

خلافی است و
 که خداوند باین
 به نقد و دفع و
 بپوشد که سینه
 باشد که در دست
 کند و از دست
 شده باشد و خواه
 نشسته باشد و
 را طاعت و آب
 کنند و بران

بجای تو اند آوردن اما از چهار معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بجزرت بحقیقت آنست که کسی که کار بد بجزرت کند و بجزرت حقیقت
آنست که با بهوای خود و جهاد تو اند کرد و بد آنکه معصیتهای تو بر اندا جهای تست که هر یکی
از ان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت میر و وصیت بکار
داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و ناکاری هیچ چیز باز نگرفته
اند اما تو همه ریت تو اند نگاه کن تا ایشان را چون نگاه میداری و چگونه
که در ریت داری و نه ویر از ریت وی بخوابد پرسید و یقین بدان که
و گوشت تو در عصای قیامت بزبان نصیح بر تو گواهی خواهند داد
سرچید بزار خلق ترا طاعت و نصیحت خواهند کرد چنانکه خدا
عَلَيْكُمْ اَلَيْسَتْكُمْ وَاَيُّكُمْ وَاَنْ جَلَّكُمْ بَاكَ اَنْ
ایشان دوست و پای ایشان بدیشان گواهی
را بخند از خاصه بخت اندام را چشم و گوش و زما
و بر برای آن افریده اند تا چون می رسد راه فرامینی چشم از پشت پای بر گیر که می روی تا
هر چه ترا بدان حاجت است به بینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منکره در ملکوت آسمان
و زمین نظره کن و عبرت گیر و عجب صنع بادشاه بدین و هر چه جز اینست چشم نگاه دار
خاصه از چهار چیز از آنکه در عالم گناه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم
خود در مسلمانی نگری و ویرا میگرداری و از آنکه چشم را بعیب مسلمانی کشاده داری آنگوش

لله
برای خدا

نظر خود را بر دست و پا
علیه و آله و سلم
نظر تراست و یکی که گوشت
و گفت که هر کس که در زبان
خود را نگاه دارد و در پیش
دارد و از آن در پیش
نفس بپوشد و در پیش
آن بود که اول نظر از خلق
افتاده باشد و دم نگاه دارد
و نگاه دارد و بطلب کند
رسول بچهار ماده

[illegible]

خویش را بالا دهند و شما گویند بر خویش تن که چگونه در دل تو جعفر و گران کردند اگر چه
در حال خاموشی باشی چون غایب شوند ایشانرا نیکویی پس دیگران در حق تو بجهنم
باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو کنشتم لعنت کردن است زبان از لعنت
نکاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی
است و یا ملعون است که سر بندگان خدا بی تعالی دانند که منافق و ملعون است
در قیامت بخاکش را پیرسند که چرا لعنت نکردی و زبان ملعنت
اما کسی دیگر چه رسد و چون دست کند پیرسند که چرا لعنت
نکردی بدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن به حرمتی بود
در حق آن
ایستاد علیهم السلام طعام را نکفتی که بدست لیکن اگر
بایستی بخوردی
بر تو ظلم کند لیکن سر
اگر در دهر بخرست که مظلوم دعای بد میکند
عالم را تا آنگاه که مکافات سر
بر روی زبان در جحجج و ساز کردی ابر
گفت که خدا تعالی العتات
مباح بستاند از کسی که در زبان تو عرض کند چنانکه الاسام مظلومان حجاج از وی
نماند ششم مزاح و تهاجر کردن زبان از آن نکاهدار و در بر چپکس میزند و بر سر
سرس که مزاح آبرو کس بهت وی از دلها برود و کین درد لها بکار
باز مزاح کن و از وی آواز کند جواب ده و روان اهل مزاح و پیرو

بگردان تا آنگاه که با حدیث و بکوشند این تاج جلال آفتاب زبانی و زهری از روی
الاب تنها نشستن و زانو گرفتن که در میان مردمان زبان نیکو داشتن نیکو
مگر چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سنگ در دمان نهاده بود پیوسته تا سخن
نگوید مگر بعزوت و اشارت بزبان کردی و گاهی که این مرد در راه را میگذشت دست راست
سبب هلاکت است و در نهاده آنست از وی حذر باید کرد و اکنون آفت چشم و گوش و زبانی
کفایت آفت معظم است حکم است که همه بلا از وی خیزد و آنرا شکر آنگاه باید داشت از هر
و شربت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد و نه چنانکه شکم پر شود و سبب
سیری باید که دست از طعام بدارد و نه شکر و نه آب و نه دست تپان
گردد و اندامها از جفا گران
طعام حلال کلید بهشت است و هر چه در دست است
بر همه مسلمانان و عباد است در شش ترم چون
دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال با نیت
قناعت کنی از حلال در نمائی آنرا بجهل و تمسک از حلال بود و دشوار بود و حلال بسا است
بر تو نیست که باطن کار را بفزاسی بلکه هر چه بیقین دانی که حرام است از آن دور باش
و هر چه دل گواهی دهد بحرانی او بسبب دلیل و نشانیک بر بحرانی آن مال دلیل کند ازین
دور باش و هر چه بحرانی آن نشان نباشد آن حلال است نشان پند مال بود
دست سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

و اگر دانی که از کسی بظلم بسته است حرام روشش بود و اگر ندانی که از کجاست و غلبه
مال وی حرام است از آن دور باش که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگر چه یقین نیست
و همچنین مال تو حرام و مطرب و غیره روش کسی که کسب و بیشتر از حرام است چون ثانی
که آن مال بینه از کجاست بغالب فراگیر و از آن دور باش و مال دیگر مسلمانان همه
حلال دان مگر آنکه دانی که از وجه حرامی است روشش و از جمله حرام روش مال وقف
بود که کسی خلاف شرط واقف بستاند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد
به نسبت و هر یک لیکن برقع و سجاده صوفی باشد و بس یا در مدرسه وقف علیه علم خود
و اگر نباشد و هر که بر وی مصیبت رود که اگر آشکارا شود گواهی وی
بدان و هر که در صوفیان خورد و خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت
از عدالت در ... و صف عدالت خود نباشد و هر که خوشی را
بعصت پارسایان فراتر ... این سه چیزی بدیند هر چه بستاند حرام بود اگر در
باطن و چیزی بود که اگر در ... از همین گفت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که حلال ترین چیز یک مرد خورد ... است وی بود اما فرج را از حرام
نخاه باید داشت و این نتوانی نما نخاه ... است از محرم نخاه نداری و دل از اندیشه
آن نخاه نداری و شکم از شهوت و بسیار خوردن نخاه نداری که بسیار خوردن شهوت
و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فراگیر استن دارد پس پنج بهر شهوت نایز خوردن است
خاص از شهوت اما دست نخاه ندارد بلکه کسی با زنی یا حرامی فراگیری یا در و دیده و اما

بیان سه چیز
مطرب و بانی و صوفی
مردان را بستاند و در
آرد و ...
سه با نفع و ...
سه از ...
سه از ...
مرد خیال

خیانت کنی و با ظلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه ظلم میجو زبان هست کلمه
 عظیم تر که نوشته بماند و گفته نماند آن پای نگهدار از آنکه بخانه ظالمی روی یا از پس
 ناخوشی فراشی یا بهر کاری ناشایست فراشی و بخانه سلطان و وزیر و عاقل ظالم
 شدن مصیبت است الا بصورت که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که هر که تو نگری
 تواضع کند برای تو انگری و دو برخ از دین وی بشو معلوم است که چون تو اگر ظالم
 باشی بتر باشد که تواضع تو اگر بتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشت اندامها
فصل بدانکه حرکت و سکون تو بانداهای تحت هیچ یک در مصیبت بکار ندارد پیوسته
 بطاعتها مشغول می باشی بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال با تو گردد و اگر در طاعت و شکر
 بکار بروی باشی راحت و فایده آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و
 ز بندار تا خویشین را عشو نهی و گوئی که خدایتعالی رحیم است و کریم و گنایان بندگان
 پیام زد و این سخن حق است و شیرین ولیکن در زیر روی زهر قاتل تهیه دارد و گوینده
 این را لقب احمق است از حضرت بنوت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که
 زیر کانت که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق
 آید بانی که به چه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخورد بامر دشمن
 بداند که خدایتعالی کریم و رحیم است بچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ
 رن علم مشغول نشود و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که مرا بهر علم بناید
 منت چنانکه دین پیغمبر را علیه الصلوة و السلام و کسی که تو انگری خواهد و از تجارت

بوزن خردی است
 خدایتعالی رحیم است
 بانی که به چه خواهد میکند
 و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند
 و آرزو میخورد بامر دشمن
 بداند که خدایتعالی کریم و رحیم است
 بچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود
 و هیچ رن علم مشغول نشود
 و گوید که خدایتعالی کریم است
 باشد که مرا بهر علم بناید
 منت چنانکه دین پیغمبر را علیه الصلوة و السلام
 و کسی که تو انگری خواهد و از تجارت

نخواستن تا پیشتر دل ز بخت و پلیدی صفات گمیده پال گشتی که اصلیت
و امیر تن وی هست اگر وی پاک و شایسته بود برانها جز پاک و شایستگی نرود و اگر
پلید بود و بصفت ناپسیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترسد و اگر از کوزه آن
بیرون آید که در وی بود و صفات گمیده بسیار است چون شره طعام و شره نگاه
و شره سخن سپوده و صفت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد صفت
است که بیشتر برسانان انان خلاص نیابند و مایل از ان پاک نکنند پارسای
اصل ندارد و آن حدیث دریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است
چیز پاک کننده مرده است بخیلیک چنان قوت دارد که حکم وی برخیل رسان بود و هوای
دل که بنده از پی آن فراتر و عجب یعنی پندار نیکو بختش اما عجب شایسته از بخیل
که بخیل آن بود که آنچه دوست وی است از دیگران دریغ دارد پس نکته گفتی که در خزان
خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیل وی عظیم تر و زشت تر باشد
حسد آن بود که ویراد شود و بود که خدا تعالی از آن بندگان قدرت خود بنده مانع می دهد چون
مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خدا انان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحان و تعالی برین بنده زوال آورد اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و احباب و سلم که حدیث گفته اند را
چنان خور و که آتش هیزم را و خود همیشه در عذاب بود و کس در وی حجت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و دشمنان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد یا عذاب

نخواستن تا پیشتر دل ز بخت و پلیدی صفات گمیده پال گشتی که اصلیت
و امیر تن وی هست اگر وی پاک و شایسته بود برانها جز پاک و شایستگی نرود و اگر
پلید بود و بصفت ناپسیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترسد و اگر از کوزه آن
بیرون آید که در وی بود و صفات گمیده بسیار است چون شره طعام و شره نگاه
و شره سخن سپوده و صفت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد صفت
است که بیشتر برسانان انان خلاص نیابند و مایل از ان پاک نکنند پارسای
اصل ندارد و آن حدیث دریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است
چیز پاک کننده مرده است بخیلیک چنان قوت دارد که حکم وی برخیل رسان بود و هوای
دل که بنده از پی آن فراتر و عجب یعنی پندار نیکو بختش اما عجب شایسته از بخیل
که بخیل آن بود که آنچه دوست وی است از دیگران دریغ دارد پس نکته گفتی که در خزان
خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیل وی عظیم تر و زشت تر باشد
حسد آن بود که ویراد شود و بود که خدا تعالی از آن بندگان قدرت خود بنده مانع می دهد چون
مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خدا انان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحان و تعالی برین بنده زوال آورد اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و احباب و سلم که حدیث گفته اند را
چنان خور و که آتش هیزم را و خود همیشه در عذاب بود و کس در وی حجت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و دشمنان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد یا عذاب

یا علم و درع مدی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
 بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشین را بهر مسلمانان
 اینها باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنادند که یکدیگر را نگاه
 میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی در و منزه شود همه تن آگاهی یا بد چون
 دل خویش بدین صفت نیایی فرض صین توانست در راه دین که این صفت حاصل
 کنی و دل از پلیدی پاک کنی آمار با شرک نهانیت که بیشتر خلق آزارش رساند از
 پوشیده گی و منقعی ریای آن بود که خواری که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزله ای باشد و در
 مردمان و جایی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که بیارسانی
 جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
 عبادت بلوی مدعی و ریای مردمان میکنند و نشان این ریای آن باشد که چون
 عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگویید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر
 شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کند و حرمت
 وی نگاه ندارند و با وی در مساومت مسامحت نکنند و ویرا بر پای نمیخیزند و جای
 بوی ندهند و مناظر خود چشم بیند و اگر چشم بیند قبحی بیند که اگر در این
 عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گویی منی از عبادت خویش بر مردمان
 و آنرا جزای مجوید طین اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چیست
 این از آن ریایا باشد که در جزیت که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود:

خلق بی نیکی خودن
 و روی و ریای مومن
 ریایا باشد در معرفت
 و او عطف به خود
 غناش
 مدعی بعم اول
 سکون ثانی و حقانی
 یعنی دور خند است
 که چون دو گویند
 یعنی ریایا و ساختن
 ابد و نفس و تجسس
 نمودن و پیدا کردن
 دلب و باطن ام
 انده است

باز زینده که مرده ای ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عا

مردمانی که مرده ای پس غل بنده دیگر که نوری از ان می تاب

با آسمان سیوم برند فرشته آسمان بسوم گوید بایستد این عمل بنده ای که باز زینده که من فر

تکریم و در عجله ها بجای نشستن بکمر کردی مرا و توری نیست که عمل ویرا راه و هم چ

عمل بنده ای که از گروستی دیگر همچون ستاره و دشمنان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره و

آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستد و این عمل بر روی و باز زینده که من فر

یارم که عمل بر هر که در گذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی

من دیگر با آسمان غیب هم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکی و فرشته

ن خبسم گوید که این عمل با برده ای که باز زینده و برگردن و بنده که من فرشته

هم دو حسد کردی کسی با که عالم سوختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کسی نیکی کردی

ان در ایشان در اند کردی من عمل ویرا راه ندیم که از من ده گذر و پس عمل بنده دیگر

آسمان ششم برند که مرده ای نماز و زکوة و عمره بود آن فرشته گوید که

من بر روی و باز زینده که وی به چاکری و بطولای و برخی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی

روی و من فرشته رحمت نگذارم که اهل وی از من ده گذر و پس عمل بنده دیگری برند

با آسمان هفتم از نماز و زکوة و جهاد چنانکه با ملک آن در آسمان هفتم در افتاده باشد

و در ششانی آن چون در ششانی آفتاب بود و دست هزار فرشته در شایسته آن

می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی و باز زینده و قتل بر روی و زینده که

بایستد که این عمل را در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی و در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی و در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی

بایستد که این عمل را در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی و در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی و در هر روز و هر وقت که می توانی بکنی

عبدالله بن محمد بن عبد الله

[illegible][illegible][illegible]

بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و
کار افزایش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضلای
که هر چه در حق تو تقدیر کند جز تو دران باشد کنی
جلال و شکسته و گرفته دل باشی
باطن که این آداب محبت است و از توحیدیت و دیگران باشند که
از توحید شوند و آب عالم نیست
بر دریا
سر در پیش ننگه باشد بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل محبت و بر سر کس از خلق تکبر
نکند مگر بر ظالمات ایشان را و ظلم ایشان را در چشم ناخوار کند و در جمیع صدد بخوبی
آن تکبر بود و منزل و بازی عادت نکند که محبت و از دلها بشود و باشد که دان رفیق
کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال و خطی باشد از او با صلاح آورد
با وی چشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد و از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با او
دید بخت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش باز کرد و شاکر در مانع کند از عیب
او را زیان دارد و اول ویرا بعلوم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض
کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن ویرا از ناشایست پاک کند و بفرز
است بکند و ویرا از دنیا با آخرت خواند و از حرص بزد خواند و باید که هر چه فرمایند
بدان کار کند که گفتاری کرد و اثر نکند از آب متعلم ادب متعلم با استادان بود

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

[illegible]

تقی‌اشاد مقدم

مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم
در حدیث و تفسیر القرآن
التائید علیہ بالحقائق الاسلامیہ
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم

استقامت و استقامت

والسلام عليكم
ثقلت عليات اولها السجدة
والثاني ما فات فتا باهرا ثلث
الدنيا بخير الايمان

خارج از کد است و خود
معاونت را اگر چه آن
معاونت

پیش روی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله پیرسد تا اول و توری
مجلسی بکنند و نگویید که فلان کس خلاف این گفته است و نگویید
خلاف این گفته است و پیش از آنکه کسی را از نگویید چشم در پیش دارد و اگر سخن
یگوید چشم روی میدارد و نه بر پیشانی و لیکن سحرمت بخشد چنانکه در نماز نشستن
چون استاد را ملائمت پیشتر نشسته باشد در باقی کند چون بر پای خاصیت سخن
قطع کند و با وی بهم بر پای خیزد و در راه رسد و اگر از وی چیزی بخواهد
که ویرانیکو نیاید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و از آنکه وی بداند
علم شاگرد بدان رسد و از گفته خضر موسی صلوات الله علیه بگوید که سوراخ کرد
گشتی موسی را علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم خضر بود منکر نبود پس هر چه از آن
بینند باید که همچنان دانند آداب فرزند با پدر و مادر آنست که هر چه که
نیکو بشنود و با ایشان بهم بر پای خیزد و در پیش ایشان نهد هر چه فرماید که
بناشد بجا آورد و از ایشان بلند تر ندارد و چون او را آواز دهند برزد و بی
گوید و برنوشنود و ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکند و
یاد کند که اسیری بود و دیگر گواه که ایشان بنادش بر و نهد و شبها بیداری بر
او را بدین روز رسانند و برایشان منت نههند مگر اعتقاد کند و نیز در روز
ننگ و در میانی فرا بهم کند و بید ستوری ایشان سفر نکند فضل بدانکه مردود
این قوم اند و در حق تو سزا گزیده اند و در گشتان و آشنایان و یکدیگر آشنا بودند

[illegible]

و از خانه مردمان باشد و ادب محبت با مردمان
 حدیث ایشان خویش را در نیکنی و آنچه در زبان
 و حکایت کنی و خویش را از سخنهای باجهاد
 محتاج نشوی و ایشان را کم بینی اگر از ایشان
 بطف اگر بپذیرد قبول کنی تا از این دوست
 باید که با کسی در دوستی در وی نیمنی که رسول صلی الله علیه
 اگر کسی میگوید من دوست خویش بودم که دوستی با کسی
 چنان آفتی نمیگردد اگر دوستی با کسی که در دوستی با کسی
 احمق پنج سیر خود و عاقبت و حشت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که
 خواهد که نیکوئی بنویسد کاری کند که تر از زبان دارد و وی نماند بلکه گفته اند که سخن
 عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خونی باشد که باید که صحبت و خواب بود و هر
 نشود و بد خونی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویش بر نیاید و چنین گفته اند که
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن نخور تو بود
 و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراگیری کنی یاوری
 کند و اگر از تو نیکوئی بیند بدل نویسد و اگر زشتی بیند به پوشاند و صحبت با
 کسی کن که اگر سخن گویی ترا راست گوئی دارد و اگر کاری پیش آید ترا میر خود سازد
 و اگر رنجی پیش آید خویش را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند

۴۰
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

می برد و حقیقی آن بود که در همه کار با ما بود و هیچ خبر
 نداشت که تراکاری افتد باک ندارد که کار خویش بشود
 کند تا کار تو راست شود. منت لاجت با هیچ مغفد و فاسق دوستی نباید
 گرفت که هر که از خدایتعالی ترسد و وی ایمان آن بود که چون غرض وی بگردد
 وی نیز بگردد و هر که از خدایتعالی ترسد و وی ایمان آن بود که چون غرض وی بگردد
 زیان کار بود اگر چه بدل بر آن بود که چون غرض وی بگردد
 معصیت فریاد کرد و آن معصیت بر تو آید و در آن بین بهر دست و غیبت
 بر دل پارسیان آسان تر از جامه دنیا و انگشتر است و بهشت با ننگ
 غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و دیده اند بر این ایشان آسان
 شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که بخت با کسیکه دینا دوست بود و هر
 قاتل است هر که با زاهدان نشیند دینا بر دل وی سر و شود و چون با اهل دنیا نشیند
 دینا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گیجی است با دیگران و گفته اند دو
 استر را بر یک آخر بندی اگر هر یک نشو نه بخوی شوند و طبع و خوی از یار یار
 بجهان شود که طبعش آتش پیمیزی که با آتش نزدیک بود و چشم خلعت آنکه راست
 گوی بود که بخت دروغ گویی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد
 بدانکه این جمله خلعتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی
 مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خلعت وی کنی دوست نه است

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و د

دروی خلق نیکو نگاه باید داشت و بیم برای آتش دوزخ

بگیر و در وی آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت

دست یکی همچون غده است که از وی چاره نیست و آن است که نگاه

بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که نگاه نباید بین چون کار افتد که

صبر باید کردن و نه از کار گذاردن است بوی ز فائده خالی نیست مرد عاقل را

هر چه می بیند از وی خود را از آن دور بیند که کینست آن بود که پند از دیگران گیرد و چون

آینه مردم را بی عین نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند

ترادب آموخت گفت بحکس لیکن هر چه را بداند از دیگران از آن دور بود و

بحقیقت اگر در میان چیز که از دیگران بداند دست بدارند او را بایشان تمام

باشد و السلام پیدا کردن حق محبت خلق بدانکه چون با کسی محبت افتاد

به آن سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دست است

که یکدیگر را میفروشند رسول صلی الله علیه و آله و آحاد میگویند در پیشه شد و دو مسواک باز

کرد یکی راست و یکی کج یکی را بجایه با و بود راست بوی داد و کج خوشتن باز گرفت

آن یا گرفت یا رسول الله این راست بتو اولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و

آله و سلم گفت بحکس لیست با کسی محبت نکند الا آنکه ویرا سوال کند از حق آن محبت که

تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتین مع دوتن با یکدیگر

لعل او را نیت نیک باشد
و صبر او را نگاه داشتن
و عین نیک و بد خویش
نکست و دوری
و بیان و بیجا را غایت

خویش

آنترین ایشان نزد خدا تعالی رفیق ترین ایشان بود بسیار
 که باید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و
 برادر در بیخ غاری اگر آید بهیچ داری باری آنقدر که حاجت وی بود در بیخ غاری
 و چون دوست را بهجا و ننی بهیچ حاجت افتد مساوت و مدد کنی بی آنکه ویران
 فراید خویست و باید که راز وی نه بهیچ کس نگوئی و عیب و پوشانی و هر چه
 در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی تا آنکه بهیچ وجه و هر چه از نیکی شنوی بگوئی
 تا شاد شود و چون سخن گوید بهیچ دل فراشنوی و در سخن وی عیب بخونی
 و اعتراض کنی و چون بخوانی بنام یکتو تر بخوانی و بدان حد است
 دارد و آنچه از خصال یکتو تر بود در وی بروی ثنا گوئی و چون از تو نیکون بینی شکر گوئی
 و بیکار وی بکشی و گین و از دیگران بخوایی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید
 بهیچ آنکه بیکار خویش کنی و چون بهیچ حاجت آید بهیچ لطف گوئی و اگر از وی
 خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده ماری و عتاب کنی لیکن عفو کنی و در
 نماز و یاد دعای خیر کنی در حیثت می و چون بهیچ دلیل او را نیکو داری و تا توانی بهیچ با
 خویش بروی بهیچ و بهیچ بار می وی بکشی و بشادی مشاد باشی و اظهار کنی و باندوده
 وی اند و گین باشی و چون فراوی رسی بسلام ابتدا کنی ویرا تقدیم کنی و جای نیکو تر تسلیم
 کنی و چون بریغزد با وی بر پای بریغزی و دینی وی روی و خویشتن را در میان حدیث
 در نیگونی و در جلد زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که

حدیثی است که در کتاب
 تفسیر قرآن آمده است که
 آنکه از خدا تعالی بخواهد
 که در دنیا و آخرت
 بهیچ کس عیب نکند
 و در حق وی شکر گوئی
 و از دیگران بخوایی
 در غیبت وی چون کسی
 سخن وی گوید بهیچ
 آنکه بیکار خویش کنی
 و چون بهیچ حاجت
 آید بهیچ لطف گوئی
 و اگر از وی خطائی
 و تقصیری باشد
 نادیده و ناشنیده
 ماری و عتاب کنی
 لیکن عفو کنی و در
 نماز و یاد دعای
 خیر کنی در حیثت
 می و چون بهیچ
 دلیل او را نیکو
 داری و تا توانی
 بهیچ با خویش
 بروی بهیچ و
 بهیچ بار می
 وی بکشی و
 بشادی مشاد
 باشی و اظهار
 کنی و باندوده
 وی اند و گین
 باشی و چون
 فراوی رسی
 بسلام ابتدا
 کنی ویرا تقدیم
 کنی و جای
 نیکو تر تسلیم
 کنی و چون
 بریغزد با وی
 بر پای بریغزی
 و دینی وی
 روی و خویشتن
 را در میان حدیث
 در نیگونی و
 در جلد زندگانی
 با وی چنان کنی
 که خواهی که
 دیگران با تو
 زندگانی کنند
 و هر که

برادر دوست خویش را از آن پسند که خویش را از دوستی وی نهد.

و آخرت برو و بال باشد ایت آداب بادوستان و برادران

دوست نهانند از ایشان خدای باید که اگر پشتت ^{ببیند} از ایشان ^{ببیند} دوست بود

چیز نخواهد و هر که ترانند با تو کاری ندارد. و اینجا

نمایند و بدل مخالف باشد لکن بجای آنکه باید -

یا در باز آید و زنده گمان با این است

خدایتعالیٰ را مقرب باشم - زنی تعالیٰ را تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالیٰ

چیز در دست چنان کرده است سخط خویش در مصیبتا پنهان کرده است پس هیچ

صغیر و زکریا، که سخط خداست عالی در آن باشد و خوشنودی خود در طاعتها بنها

کرده است و هیچ طاعت را فرموده باشد که رضای وی در آن باشد و دوست حساب

ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است و هیچ بنده ویرا حقیق مراب باشد که وی از

اولیاً باشد و توانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید

داشت و بچکس اربب دنیا بزرگ بنیاید داشت که دنیا زو خدا تعالی بس حقیر است

ویرا بزرگ دارد و نزد خدا ایتحالی حقیق باشد و دین خویش را خدای دینای خلق مکن که

پنجکس احمقتر ازان بود که آخرت خویش بدینای دیگری بفروشد و با آنکه خشم

خدایتعالی ویرا حاصل آید در ششم مردمان نیز مجتبر باشند و از آن طمع که کرده باشند

مردم مانند که هر که برای خوشنودی خلق چشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بزرگو

۱۰۰

—

عزیزانِ مخلص

دوبستان

[illegible]

663

و مرا بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم و طفل و نسب خویش

حماقت است و هر که احمق بود خویشتنش بشوید و خود را

مردمان واجب تر شاسد و بداند که حق تعالی کسی را بیجا

کرده که بدان متوجع عقوبت باشم تا آنکه بداند و تا در میان مردمان

باشی هر چه حق گویند بشوید و خود را که بشوید و هر نیکی که از ایشان

دانی زبان بیاورد و در میان آنان گنگ که هر که چنین نمکند

و در میان آنان باید که انصاف بدهد و انصاف نخواهد

یکبار از زبانی رسید که مرا نشانی ده ازین مردمان تو بکسی که حجت را بشوید

گفت اگر کسی میجوی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوی که تو باروی بکشی

همکنان بشایند فضل که از حکما و صیت کرده است و بیا موخته شاگرد خود را که چون

حجت کنی با دوست و دشمن اگر و کشاده دارد و مراعات کن بچنانکه خویشتن را بخوار دارد

لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی منزلت و در همه کارها میانه باشی بچنانکه

مبالغه کنی تا از حد بشو و بچنانکه تقصیر کنی تا بسجده رسد و چون راه روی بخویشتن فرو

منگر و از آن سو و ازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چو

بنشینن ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین و انگشتهای دست با هم گنداز و با محاسن

بازی مکن بدست و با انگشتین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان

خلال مکن و آب دهان مینداز از و براندن گلس از خویش بسیار است بجنبه و بر سر

اینکه هر که اینها را بشوید و در میان مردمان
باشی هر چه حق گویند بشوید و خود را که بشوید
و در میان آنان باید که انصاف بدهد و انصاف نخواهد
یکبار از زبانی رسید که مرا نشانی ده ازین مردمان
تو بکسی که حجت را بشوید گفت اگر کسی میجوی
که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوی
که تو باروی بکشی همکنان بشایند فضل که از
حکما و صیت کرده است و بیا موخته شاگرد خود را
که چون حجت کنی با دوست و دشمن اگر و کشاده
دارد و مراعات کن بچنانکه خویشتن را بخوار دارد
لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی
منزلت و در همه کارها میانه باشی بچنانکه
مبالغه کنی تا از حد بشو و بچنانکه تقصیر کنی
تا بسجده رسد و چون راه روی بخویشتن فرو
منگر و از آن سو و ازین سو منگر و هر جا که
جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چو
بنشینن ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین
و انگشتهای دست با هم گنداز و با محاسن
بازی مکن بدست و با انگشتین همچنین و در
پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان
خلال مکن و آب دهان مینداز از و براندن
گلس از خویش بسیار است بجنبه و بر سر

آنکه علم بود و پیش از آنکه میکند نداند ریخ وی بسیار بود و
مزدوری که به روز بیک و نوا و کشد تا در می بوی

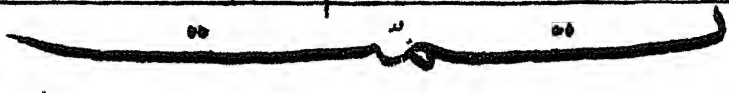
بود که بیک است خط چند بر جانی کشده نیاید
میش پیش در ریخ کمتر و ثواب پیش بر
است و حاصل بایده

درین رباطا
برین توشه بر گیری که راه دراز در پیش است بایده
و از مقصود سفر بازمانی و همراهان را فراموش

کنی و در دست این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که باز گشت تو سپاه
خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و

این کتاب نمودار است از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
با در کرده شد بایده

وَاَيُّكُمْ لَمْ يَجِبْ وَيَرْضَىٰ وَصَلَّىٰ اَللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ اَلْمُصْطَفٰى وَ
وَعَلَىٰ اٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَسَلَامٌ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا كَثِيْرًا



میش پیش در ریخ کمتر و ثواب پیش بر
است و حاصل بایده
درین رباطا
برین توشه بر گیری که راه دراز در پیش است بایده
و از مقصود سفر بازمانی و همراهان را فراموش
کنی و در دست این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که باز گشت تو سپاه
خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و
این کتاب نمودار است از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
با در کرده شد بایده
وَاَيُّكُمْ لَمْ يَجِبْ وَيَرْضَىٰ وَصَلَّىٰ اَللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ اَلْمُصْطَفٰى وَ
وَعَلَىٰ اٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَسَلَامٌ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا كَثِيْرًا

س از احوال مصنف رحمتہ اللہ علیہ

نورالذیالی الطوسی رحمہ اللہ علیہ گیت و بابا زید در بہت و لقب

شیخ ابو علی کاردیت و دومی شیخ محمد الشیخ

ابا عالم الغار مدی قدس / روحش فیہ الی القاسم کان / و تعالیٰ

رُوحَانَهُ قَالَ إِنَّ الْأَسْمَاءَ السَّعْدِيَّةَ وَالسَّيْمِيَّةَ

غیر اصل و دوی در ایل حال در طوس و نیشابور

نمود و بعد از آن با نظام الملک ملاقات کرد و قبول تقسیم حاکمیت را پذیرفت.

که در حجت نظام الملک بودند در مجالس متعدد و مناظره و با ایشان

شد بعد از آن تدریس مدرسه لطایفه بغداد را بوی تعویض کرد و در سنه ۱۳۰۵ هجری قمری

اربعاً بعد از وقت بهیمن اهل عراق بیغمه و فریقته و سی و سه نفری بودند که

وقت حج که در شب بیستم و شانزدهم روز ماه رجب گذارد و لشکر مراجعت نمود مدتی

آنچه از آنجا به بیت المقدس رفت و از آنجا بمصر و مدتی در اسکندریه بود و بعد از آن

بشام مراجعت کرد و آنقه که خواست آنجا بود بعد از آن بوطن بازگشت و بحال خود

مشغول شد و از خلق خلوت گزید و کتب مفیده تصنیف کرد چون کتاب حایای علوم و

جواب القرآن وتفسير باقوت التاويل حسن محله ومخات الاثار وغير ان از كتب مشهوره

وبعد ازین همه بنیسا پور عود کرد و در نظامیه نیشا پور درس گفت و بعد از چند کاه در

[illegible][illegible]

در ذکر یکی از سترهای طلسم است و آن خلافت مشهور است که در آن تاریخ ابن ظلمان ۱۲

[illegible]

گرفت و بوطن پرورش

داوقات خود را به این پیروی کر و ملت ختم کن

ہمارے زمانہ کے لیے یہ سب سے بہتر اور جامع کتاب ہے

گفتند: «ما میبایم نماز پیشین و نماز ویکم

و بعد از آنکه که بایستد

2. 100

... ..

مرحوم اب یسرو و همکاران

مور بود و اند و مصلای بر در بجاعت جا

بردم که از شک بود برانجا چیز مانده

و اما از آنکه از روی این امر و وجوب بر اینها ما باید و تقریر

بالا کرد و از این جهت چشمهای خود را میباید و باز از این جهت

۱۰۰ باب ۱۰۰. ارشد با خود گفت چو بود که رسوا

تأیید و توثیق

چهارمین فاسد نگرده - شیبه - خواب

بسیار کشاده و مردم پسندیده و در هر یکی کتابت مجلی

ایشان سواں کروم گفتند:

مذہب انہ میخوایند کہ عقاید و اصول

چون از دم و جبین از وجود ل
و کما به حکم ساعتی استراحتی که می بخت
بر پهلوسه راست خود بر بر خانه بیخواب
مرد و طهارت من منتقص نشود ناگاه یکی
بخت خانم میبداخت و از جیبش لوحی
چیز را نوشت و بداند از آب بویید غار
مد و قضرع بسیار کرد و بعد از آن سر خود را
از آب بویید و در جیبش چون من آنرا
و که در رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی
و باین تفکر خواب از خود دور میکردم تا
من خواب و بیداری این دم که عمر هست
بیت مجلد و همه پیش شخصی در آمدند از جا
یکم و من اینها نشسته است و اینها احباب
در رسول صلی الله علیه و سلم خوانند و تصحیح انداز

[illegible]

و از اول کتب به خواندن
آن اذن دادند

